

شاهنامه در سایه سار

اشاره:

زندگی و مرگ دو مفهوم بویا و پایا در حماسه‌های جهان خصوصاً حماسه‌ی عظیم فردوسی است. نویسنده از خلال آیات شاهنامه و داستان‌ها به بررسی این دو مفهوم اساسی پرداخته است.

علیرضا صدیقی نویسنده‌ی مقاله (۱۳۵۰ - رشت) دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تربیت مدرس است. وی اکنون در منطقه‌ی ۱ تهران به تدریس اشتغال دارد.

دکتر قدم علی سرآمی بر آن است که «مرگ در حماسه پایان قهرمان است. بیش تر داستان‌های شاهنامه، با مرگ قهرمانان به بن می‌رسند و این حرف کور بر کنگره‌ی کاخ بلند حماسه‌ی ایران زمین، جا خوش کرده است. «و دو ادامه می‌گویند اگرچه استاد توس، داستان آرش کمان گیر را باز نگفته است، تمام شاهنامه داستان اوست، همه‌ی ابرمردان این اثر جلوه‌های این قهرمانند، همه جان در تیر خویش نشانده‌اند تا ایران بماند، همه مرده‌اند تا ایران زندگی کند. روند کردارهای اصلی شاهنامه، همان پرواز دور و دراز تیر آرش است. همان گونه که فرجام پرواز تیر آرش، فرود آمدن و فرو رفتن است. پایان روند کردارهای قهرمانان شاهنامه، پژمردن و مردن است. بر این بنیاد می‌توان منظومه‌ی فردوسی را پیش‌تاز ادبیات پوچی دانست که مرگ باعث می‌آید تا واژه‌ی زندگی‌گانی چونان لفظی تهی از هر گونه معنا و مفهوم جلوه کند.

وقتی شاهنامه را می‌خوانیم و با پوچی فرجام انبوه قهرمانان آن رویاروی می‌آییم، درمی‌یابیم که وی به هنگام پرداختن این اثر، بی‌گمان هزاران بار، هیچ در هیچ بودن جهان و کار جهان را تحقیق کرده است و بی‌آن‌که مادکنک گردون را چون کودکی گستاخ بترکاند، از معلق ماندن آن در فضا دریافته است که پوچی انباشته از یاد است.^{۱۴}

اگرچه ایشان در آخر بحث خود، پوچی در شاهنامه را توضیح می‌دهند و می‌گویند: «شاهنامه مروج یأس فلسفی نیست و فردوسی شاعری خوش اندیش است و از پوچی به خوشی و خوبی می‌رسد»، اما این توضیح، هیچ‌گرمی از مشکلی را که به وجود آورده‌اند، باز نمی‌کند. به نظر من رسد که بتوان دو گونه نگاه به مرگ را در شاهنامه نشان داد؛ یکی دیدگاه آئین زردشتی که از نظر آن مرگ بدترین پتیاره‌هاست:

... مگر مرگ کز مرگ خود چاره نیست
وزین بدتر از بخت پتیاره نیست

ج ۸۲

و دیگر دیدگاه خود
شاعر.

در تفکر زردشتی - چنان که می‌دانیم - اهرمزده می‌تواند هم دهنده‌ی نیکی باشد و هم بدی، به همین سبب اهریمنی خلق می‌شود تا او آفریننده‌ی بدی‌ها و شرور باشد. در این تفکر مرگ نیز منسوب به اهریمن است و از این رو پتیاره. اما «ایرانی، پس از اسلام، نه تنها برای شرور و بدی‌های اهریمنی، بلکه در یک دید عالی عرفانی، بدی‌ها در نظام کلی آفرینش از نظرش محو می‌شود، می‌گوید:



نگاهی به بحث زندگی و مرگ در شاهنامه

باید مرگی باشد و آدمی در دنیا جاوید نیست، مرگ را به عنوان بیداد و بی عدالتی تلقی می کنند. ^۱ در نظر فردوسی، اما مرگ ماهی اعتراض نیست؛ زیرا سراسر داد است. درین جای رفتن نه جای درنگ بر اسب فناگر کشد مرگ تنگ چنان دان که داد است و بیداد نیست چو داد آمدش جای فریاد نیست

ج ۱۷۰/۲

مرگ در نظر او عامل بازدارنده از بدی، عامل شجاعت و درستی نیستن است. فردوسی آن قدر واقع بین است که خود را فریب نداده، مرگ را باعث پوچی زندگی جلوه نمی دهد، او می داند که اگر مرگ نبود، زندگی هم وجود نداشت:

نه ایبر همی مانند خواهی دواز
بسپجیده باش و درنگی مساز
به تو دلا یک روز نوبت پلور
سزد گر تو را نوبت آید به سر

ج ۲۲۹/۲

مرد را فرض کنیم که همراه با هم در طلعتی شدید قرار داده شده اند و در این تاریکی، یکی از آن دو، دردی گران بها را گم کرده و دیگری خود را از دشمن پنهان ساخته است، در چنین فرضی، همان ظلمت نسبت به فردی که خود را بدان وسیله از دشمن پنهان ساخته، خیر و احسان و نسبت به فردی که مروارید را گم کرده، بدی کرده است و به همین نحو، چون خورشید طلوع کند، نوری که از آن ساطع می گردد، نسبت به کسی که مروارید او گم شده، خیر و احسان و نسبت به کسی که بدان وسیله خود را از دشمن پنهان ساخته، شر و بدی است. ^۲

در شاهنامه دو قطب مخالف هست، نیروهای که دائم با یک دیگر در جدالند، اما هیچ گاه هسته میثوبی در برابر آنگروه میثوبی قرار نمی گیرد، به همین دلیل است که همه چیز به خداوند برمی گردد.

بنابراین در نگاه فردوسی مرگ جمعندی شوم نیست. کسانی که زندگی و دنیا را بی هدف می دانند و اعتراض می کنند که چرا

اساساً بدی وجود ندارد، یا دید آن است که نباشد؟ غزالی می گوید: «لیس فی الامکان ابدع مما کان». این انسان دست پرورده‌ی اسلام است که فکری این چنین لطیف و عالی پیدا کرده، درک می کند که بلاها و رنج‌ها و معصبت‌ها که در یک دید، زشت و نامطلوب است، در نظری بالاتر و دیدی عمیق‌تر همه لطف و زیبایی است. ^۳

قاضی عبدالجبار معتزلی - از بزرگان معتزله - به ذکر مثالی می پردازد که پیش‌تر سید علی الهذیل علاف مطرح کرده بود: «اگر دو

دنیا جای ماندن نیست، دنیا ارزش ماندن ندارد به همین دلیل است که می گویند: به رفتن مگر بهتر آیدش جای چو آیام باید به دیگر سرای

ج ۱۶۹/۲

در نظر فردوسی، دنیا به سببی و فانی ها و گذرا بودن، قابل در بستن نیست و این موضوع، اصلاً به معنای پوچ قلمداد کردن دنیا و زندگی نیست. آن چه به زندگی شتایی معنا می دهد، پوچ بودنش نه، که هدفدار بودن آن است. هر زمان شاهنامه جهان فر تیر جوانی نشاندهنده تا ایران بماند اما چرا چون می کشد؟ آن آگر به تعبیر دکتر سرآمدی و از وی زندگی را نهی از هر گونه معنا و مفهوم می داند، چرا جان می نشاند، تا ایران بماند؟ اگر نه آنکه اولی را برای زیستن. اگر چه از وی می گوییم که پس از مرگشان می ماندند، هر جوانی از طرف دیگر چگونه جان نشانی می داند پس از ایند مقصود ای قرار گیرد تا در سینه ای آن در این نتیجه ی فعلی بر سیم که نشاندهنده پیش باز ادبیات پوچی است؟ اگر هدف از زندگی در این جهان و ماندن ایران هم باشد، این چنین مرگ و زیستن، پوچ و بی هدف است.

در اختیاری دنیا، لزوماً پهلوانان را به حساب می آوریم سوزی نمی دهد، زندگی عدل از نظر فردوسی پوچ و بیهدف نیست. پوچ از دو گیتی بر آورده اند به پیشین می آید پوچ پورده اند. این سخن لغزت پسین شمار ازین سخن پوچتر را به ملای صابر

ج ۱۶۹/۱

ماند این نه جان و عمر و زندگی و آرزوهای انسان ناری است و نه جهان. انسان حکیم به کسب فردوسی می ماند چگونه زندگی کند و دنیا را چگونه بگذرد، کسی جان خود و دیگران و جهان را بدیاری می گوید که آن باید در ایام نادر در سرداب که تمام آرماسی، جوانان می است، می خواهد جان خود و

سپاویش را به بازی بگیرد، اما سپاویش که نباید پاکس است از این بازی می گریزد. این اندیشه که نباید خوشی شدن و جهان را به بازی گرفت، اندیشه ای اسلامی و قرآنی است که از هدفمند بودن آفرینش جهان و انسان سخن می گوید؛ آفرینشی که خرد و حکمت محور و مدار آن است؛ نمی تواند بازی بیاد نهاده شده باشد. انحصار اما حلقه های عطا و انکم ایضا لا ترجمون. بیهوده نبودن آفرینش انسان و بازگشت او به سوی خداوند، گویا اصل اندیشه ی فردوسی است.

البته پیش از ذکر قلم علی سرآمدی، استاد محمدرضا علی اسلامی ندوشن، به موضوع مورد بحث ایشان، با عنوان «ببین اختیاری دنیا و اختتام وقت در شاهنامه» در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» اشاره کرده اند. با این تفاوت که استاد اسلامی ندوشن با افزودن سوره انقیضه های عارفانه به موضوع اندیشه های خیالی در شاهنامه، راه را به هر هر گونه تعلق گیری بسته اند.

استاد اسلامی ندوشن دوباره ای از نشاط اندیشه ی فردوسی و خیام می گویند: خیام، سراینده ی بی اختیاری دنیا و هوادار اختتام وقت شناخته شده است، لیکن ابیاتی که بر زبان خیام جاری گردیدند حتی اگر ریاضیات منسوب به او را بر آن ها بیفزاییم باز تعداد آن ها به مراتب کم تر خواهد بود از ابیاتی که در همین زمینه در سراسر شاهنامه پراکنده است. نرواق سرچشمه ی فکری زا که به نام سرام شهرت یافت و شعرای دیگر از جمله حافظ نیز بدان توجه خاص داشته اند، باید دو شاهنامه جست و بسیار طبعی است که چنین باشد. چه شاهنامه سرگذشت شاهان و پهلوانانی است که از بزرگترین قدرت ها برخوردار بوده اند و با این همه، نه قدرت و نعمت و نه جوانی و زیبایی و نه روزگار و هیچ یک توانسته است، آنها را از این روزگار در انسان نگاه دارد. آمدند و چند غنای زیستن و رفتند. از سوی دیگر شاهنامه خلاصه و چکیده ی اندیشه و حکمت ایران پیش از اسلام را در خود بازتابانده است

و همین اندیشه هاست که سرچشمه ی فکر اختتام وقت و ناپایداری جهان در ایران است از اسلام قرار گرفته.

در مقاله ی بی اختیاری دنیا و اختتام وقت در شاهنامه، می خوانیم: «پوچ خیامی که انعکاس از اندیشه های ایران پیش از اسلام است به آنها در شاهنامه، بلکه در آثار بعضی دیگر شعرای پیش از فردوسی با معاصر با او نشانه های بارز، شبیه بعضی و رودکی، که گوینده ی عصر مصلحتی هستند که شکر و روشن بینی و جد اعتبار آن را نسبت به شعر آن دیگر آن زمان است. شبیه و رودکی هر دو بدین آمد، اما بدین روزگی مکتب بدین سخن فردوسی، با دعوت به نشاط و عیش و اختتام هم راه است. سپس به ذکر ایشان از شهید بلخی و رودکی می پردازد و می گویند: «آن می گویند شهید، جهان را با یک و هم در آن سر نوشت هر چند بدین پایه هر حال، اما رودکی را باید تشخیص سرفروشی بی اختیاری دنیا در زبان فارسی»

در جای دیگر می گویند: «اینها، چون هم داروی فراموشی است و خوش گویایان نشاط، چه در نظر فردوسی و چه در نظر خیام و چه از نظر پیشینی رودکی آن ظاهر رودکی، ماده ی شفا بخش و عزیزی شاهنامه بوده است.» و در پایان بحث خود می گویند: «از مجموع آن چه گذشته، می توان چنین نتیجه گرفت که ریاضی های خیام، دیده آن ها که از خود اوست و چه آن ها که دیگر اندیشه شیره ی او بر دانه دنیا سرچشمه ی اصلی خود را در شاهنامه چیده اند.» و نسبت پیشینی رودکی را از یاد می بردند.

شاهنامه را از دو جنبه، می توان



سرچشمه‌ی افکار خیامی به حساب آورد، یا به اعتبار وجود ابیات مشابه در شاهنامه و رباعیات و یا از جهت محتوای داستان‌های شاهنامه که به سبب نشان دادن افسول قدرت‌های بزرگ و زبونی آن‌ها، با اندیشه‌ی خیامی شباهت می‌یابد.

ظاهر آیه‌ی ازودن بخش شهید و رودکی، جهت اول ضعیف می‌شود و اصلاً شاید این بخش را برای آن به مقاله‌ی مذکور اضافه کرده باشند که وجود ابیات مشابه اگر چه با دو وزن - را در شاهنامه و رباعیات خیام رد کنند؛ زیرا وقتی همان ابیات - به نوعی - در شعر رودکی و شهید هم تکرار شده باشند، باید به دنبال سرچشمه‌ی دیگری برای اندیشه‌ی خیامی، سوای شاهنامه بود و این موضوع با طرح، پیش فرض و بنیاد سخنان استاد اسلامی تدوین، مناسقات دارد. می‌تواند جهت دوم؛ یعنی داستان‌هایی که محتوایشان اوج قدرت و خوش گذرانی‌ها و سپس زوال آن‌ها را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد که این جهت دوم هم آن قدر ضعیف باشد که اصلاً قابل دفاع نباشد؛ زیرا پیش از شاهنامه به کتاب‌هایی تاریخی برمی‌خوریم که همین داستان‌ها را - اگر چه نه با ظرافت‌های شاعرانه‌ی فردوسی - روایت کرده‌اند و همین اوج و حضیض‌ها را نشان داده‌اند.

پیش از این صورت‌گرایان روسی گفته بودند: «آن چه هر کار یک هنرمند مهم است خلاقیت فردی او نیست، بلکه نقش تاریخی اوست؛ یعنی پایگاهی که وی در نتیجه‌ی تکامل این دارد، به همین دلیل شعری که نتواند هیچ یک از اجزای آن را جز در تجربه‌ی واحد گذشته‌اش تعقیب کرده، پیش از خداوند خشونت خواهد آورد.»^{۱۴} با توجه به جنس



نظری باید گفت: «رباعیات خیام نیز حاصل سه قرن آزمون در حوزة ریاضی و شکل‌گیری مضامین خیامی در ادبیات دوره‌ی اسلامی است، اگر از سوابق قبیل از اسلام آن و ترانه‌های ایرانی کهن صرف نظر کنیم،^{۱۵} نه تنها رباعیات خیام، که شاهنامه‌ی فردوسی، مثنوی مولانا، اشعار سعدی و حافظ نیز، همه و همه وام‌دار آثار شاهران پیش از خود هستند.»^{۱۶} بنابراین نه شعر رودکی و شهید و نه حتی خود شاهنامه را به تنهایی نمی‌توان سرچشمه‌ی افکار خیامی دانست و تأثیر شاهران پیش از آن‌ها را - که امروز شعرشان در دست نیست - از یاد برد.

اندیشیدن به گذرا بودن دنیا، کار خلاقیت و رسیدن به مرگ در آدمی - ممکن است دو حالت متفاوت کنونی ایمان را به وجود آورد و رباعیات خیام بیشتر به حالت اول میل دارد، اما فردوسن مسیری خلاف خیام رباعیات را می‌پوشد.

سودن بدانند کم او را چو هست میان بدگی و بی‌بایدت است خرد را و جان را حق سجده در اندیشه‌ی سخته کی کند او بدین آلت رای و جان و زبان ستود آینه را کی توان به همتش باید که حسو شهری ز گفتار بی کار یک سرشوی پرستنده باشی و چون بند راه به زلفی به فراتش کردن نگاه

وقتی که در این همه چیز، خداوند باشد و آدمی این موضوع را بپذیرد و برای خشودگی حق کار کند، آن‌گاه روزگاری خوش خواهد داشت. تو را روزگار آورد آن بود که خشودگی پاک یزدان بود

اما باید دانست که این روزگار خوش و

حتی سخن‌ها نمی‌باید. نمائند به کسی روز سخنی نه رنج نه آسانی و شادمانی نه گنج بدو نیک بر ما همی بگذرد نباشد دژم هر که دارد خرد

ج ۱۹۶۶

پس باید نیک و زبید و در همه‌ی کارها به خدا پناه بود.

ز نیک و بدی‌ها به یزدان گزای چو خواهی که نیکت ماند به جای

ج ۲۶۲۷

زیر آنکه بر خورده باعث بدکرداری می‌شود بد آید به مردم ز کردار بد بد آید به روی بد از کار بد

ج ۱۵۷۷

و بدکرداری نتیجه‌ی عمل خود را در دنیا و آخرت خواهد دید. بشومن پس از مرگ استخار به گشتاسب می‌گوید: جهانی پر از دشمن و پرخلاف استند به موایج تا جاودان بدین گیتب در نکوهش بود به روز شماری پژوهش بود

ج ۳۱۶۶

بنابر این شاعر آدمی را تنها در دایره‌ی بسته‌ی اجزای نمی‌بیند و یا نظر به اختیار او نیز، وی را مسئول عمل کنده‌های خویش می‌خواند. آدمی باید با استفاده از اختیار خود در راه نجات بگوشد و از نظر فردوسی دانیش و دین‌نامه‌ی نجات و دستگاری آدمی استاد نور اداش و دین رهاند و رحمت و دستگاری بی‌بایدت هست و گو دل بخوامی که باشد بزند نظره‌ی که دائم بوی مستمند به گفتار پشیمرت راه جوی دل از تیرگی‌ها با این آب شوی چه گفت آن خداوند تزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی...

که من شهر علمم علیم در است
درست این سخن قول پیغمبر است
ج ۱۳۱
شاعر در بیت آخر مقصود خود را از
دانش و دین و در دستگیری - با توجه به
حدیث معروف و معتبر «انا مدینه العلم
و علی بابها» بیان می کند. اگر «دین و دانش»
را وجود مقدس پیامبر اکرم (ص) بدانیم، با
توجه به حدیث مذکور، باید به وسیله اهل
بیت (ع) بدان رسید.

هر آن چیزی که در برابر خدا، دین و
دانش قرار بگیرد، آدمی را از راه به در خواهد
کرد؛ می دینی، آقا، دروغ، رشک و... از
این رو انسان ها به دو گروه و دسته تقسیم
می شوند و هر یک سعی در اثبات خود
می کنند و در شاهنامه ناچار، جنگ
تعمین کننده ای این ماجرا می گردد. فردوسی
آدمی را شاد می خواهد اما شادی او هم باید
از سر خردمندی باشد:

خرد چشم جان است چون بنگری
تو می چشم شادان جهان نسبری

ج ۱۳۱

و نخستین نشانه ی خردمندی، دوری از
بدی است:

نخستین نشان خرد آن بود
که از بد همه ساله ترسان بود

ج ۲۱۲/۷

در شاهنامه تمام مشکلات از آن جایی
آغاز می گردد که خرد کنار گذاشته می شود.
تورک خرد، تورک دانش و در نهایت تورک
خوبی را به هم راه خواهد داشت و آن گاه از
انسان چیزی باقی نمی ماند زیرا «سر می خرد»
چون تن بی روان است.

پس فردوسی به دنبال شادی و شاد زیستن
از سر خردمندی است. اگر مقصود حکیم
توس از شادی و شاد زیستی، چیزی غیر از
این بود، دائم به همان نقطه ی اول - یعنی
گوشه زرد کردن بی اعتباری دنیا - برنمی گشت.



شاهنامه انسان را تک بعدی نمی خواهد،
شاهنامه در پی انسانی است که در همین درست
زیستن، شاد زیستن، بر خور تازی از تمام
نعمت های دنیا، به زندگی در سر ای دیگر
تیر بیندیشد.

همه نیکوی باید و مردمی
چون مردی و خورده ن و خرمی
جز اینت نیستم همی بهره ای
اگر کهنتر آیی و گر شهره ای
اگر ماند اینر ز تو نام زشت
بدان جا نیایی تو خرم بهشت

ج ۱۱۰/۷

پادشاهت ها:

۱- روشن این مقاله را مرحوم راهنمای ما و قول
زحمت های همیشه استقامت جناب دکتر
حسین نجف آبادی و جناب دکتر تقی پور
نامداریان هضم.

۲- سرای، فده علی، از رنگ گل تاریخ خارا،
تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ
نوم، ۱۳۷۳، صص ۶۰۵-۶۰۲

۳- سلطان، همانجا

۴- مطهری، مرتضی، عدل الهی، تهران،
انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۵۲، ص
۷۶

۵- دبیدی، عبدالرحمان، تاریخ اندیشه های
کلاسی، ترجمه ی حسین صابری، مشهد،
بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس
رضوی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۸۳

۶- عدل الهی، ص ۲۱۵

۷- مهاجرانی، سید عطیه طریقه، حماسه ی
فردوسی، تهران، انتشارات اطلاعات،
۱۳۷۲، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۰

۸- اسلامی، نوروز، محمد علی، زندگی و مرگ
بهاران در شاهنامه، انتشارات آستان قدس
رضوی، خرداد ۱۳۲۸، صص ۸۷-۸۴

۹- اسلامی، نوروز، محمد علی، جناب
چون بین، انتشارات جامی، چاپ پنجم،
۱۳۷۰، صص ۱۲۳-۱۲۲

۱۰- همان، ص ۱۱۳

۱۱- همان، ص ۱۳۳

۱۲- همان، ص ۱۲۰

۱۳- شیمی گلکنی، محسن و همکاران، کتاب یک
تصویر از نحوه دانشمندی اعراب و علوم
ایستاد دانشگاه فردوسی مشهد، سال
یست و سوم، شماره سوم و چهارم، پاییز و
زمستان ۱۳۶۹، ص ۲۸۵

۱۴ و ۱۵- همان، ص ۲۸۲

این سیر، در شاهنامه به طور مداوم ادامه
دارد: سخن از بی اعتباری دنیا، شاد زیستی
و مرگ

در شاهنامه، آن چه باشکوه تر، پایدارتر
و پزیرنگ تر جلوه می کند، زندگی است.
مرگ تکه ای است در آخر مرحله ی اول از
زندگی بشر که چگونه زیستن را به او هشدار
می دهد و به بخش های مختلف زندگی معنا
می بخشد.

در شاهنامه معمولاً خطا کارانند که از
مرگ می هراسند؛ زیرا ایشان برای حفظ
زندگی بدون پشتوانه ی معنوی، ناگزیر از
کج رفتند و چون مرگ را پایان زندگی و در
معنای خاموشی و از دست دادن هر آن چه
هست می دانند، هراسان می گردند، آن گاه
خطاهای بسیاری از آنان سر می زند و دست
به هر بلندی می آیند.

شاهنامه می خواهد از زندگی دیگران
آینه ای در مقابل ما قرار دهد. شاهنامه بر آن
است تا با نشان دادن این تصاویر گوناگون،
آفت های زندگی را بر شما سرد و موافق را که
بر سر راه زندگی جاوید قرار می گیرد، به
آدمی نشان دهد، راز شاد زیستن در دنیایی
دیگر، درست زیستن در این دنیا است و از
این روست که در شاهنامه، بیشتر بر زندگی
دنیا تأکید می شود اما هشدارهای بسیار شاعر
نشان می دهد زندگی در دنیا با آلودن خود به
زندگی دنیایی تفاوت دارد.